



گفت‌وگوی «جوان» با پدر و همسر شهید پاسدار عبدالله عرب صادق آبادی
از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به کشورمان

شهادت در راه وطن را از خادمی امام‌رضا(ع) گرفت

■ شکوفه‌زمانی

شهید عبدالله عرب صادق آبادی، متولد ۱۳۶۴در شهر اهواز بود. نهمین شهید تکواندو کار ایران در تجاوز رژیم غاصب صهیونیستی که در حمله به سازمان بسیج مستضعفین به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر مطهرش بعد از گذشت چهار روز در اول ماه محرم شناسایی شد. همسر شهید می‌گوید: تازه نامزد کرده بودیم که شبی خواب عجیبی دیدم، با ترس و گریه از خواب بیدار شدم. توی خواب بچه داشتیم و باردار هم بودم. جنگ شده بود. دنبال همسر می‌گشتم اما پیدایش نمی‌کردم. تا اینکه همسر را دیدم و گفت: «جنگ شده، باید بروم...» وقتی این خواب را برای عبدالله تعریف کردم گفت خدا کند خوابت به حقیقت بپیوندد و من شهید شوم. سال‌ها گذشت و این خواب با شهادت او تعبیر درستی پیدا کرد...گفت‌وگوی «جوان» را با ابراهیم عرب صادق آبادی، پدر و فاطمه رحیمی همسر شهید را پیش‌رو دارید.

پدر شهید

پسر تان متولد سال‌های جنگ تحمیلی هشت‌ساله بود، موقع تولدش در کدام شهر ساکن بودید؟

پسرم عبدالله زمانی که جنگ تحمیلی ایران و عراق در اوج خود بود در بیست‌وهفتم تیر سال ۱۳۶۴ در شهر اهواز به دنیا آمد. من در آن زمان چون شغلم نظامی بود، در جبهه‌ها حضور داشتم. برای همین زیاد در منزل حضور فیزیکی نداشتم. لیکن سعی می‌کردم هر وقت فرصت داشتم بیشتر وقتم را پیش خانواده باشم و در تربیت فرزندانم نقش داشته باشم. اما به هر حال بیشتر زحمت بزرگ شدن بچه‌ها گردن مادر بچه‌ها و خانواده همسر بود. جو حاکم بر خانه، جو مذهبی همراه با نظامی‌گری بود. عبدالله و دیگر فرزندانم طبق اصول سفارش شده در دین مبین اسلام، در قالب مهربانی و عطفوت بزرگ شده بودند. عبدالله به همراه برادر کوچک‌ترش نمازشان را قبل از سن تکلیف به‌جا می‌آوردند.

مسیر شما در ارگان سپاه شد؟

عبدالله پس از پایان تحصیلات باید جهت خدمت نظام وظیفه آماده می‌شد که به دلیل سابقه حضورم در جبهه‌ها، کارت معافیت دریافت کرد. ولی با توجه به اینکه خودش به شغل پاسداری علاقه داشت، ثبت‌نام کرد و در گزینش سپاه قبول شد. شکر خدا پسرم در دوران حضورش در سپاه به واسطه تعهد کاری و اخلاقی و وجدان کاری که داشت، مورد تأیید همه دوستان و مسئولانش بود. خصوصاً در تکریم ارباب رجوع با هر کسی کارش به‌او می‌افتاد، بسیار تلاش می‌کرد. البته این حرف‌هایی که به شما می‌گویم را به نقل از دیگران بیان می‌کنم. چگونه‌ا‌ز شهادت عبدالله در تجاوز رژیم صهیونیستی مطلع شدید؟

در اواخر جنگ و در روز دوم تیر در ساعتی که سازمان بسیج مستضعفین مورد اصابت موشک رژیم غاصب و جعلی صهیونیستی قرار گرفت، ما از حادثه مطلع شدیم و به سازمان رفتیم. آنجا هر کسی یک حرفی به ما می‌زد. یکی می‌گفت پسرت به بیمارستان اعزام شده، دیگری می‌گفت قطع عضو شده و بعضی‌ها هم می‌گفتند جزو اولین نفرت بوده که از زیر آوار بیرون آوردند. بعضی‌ها هم می‌گفتند به شهادت رسیده است. این صحبت‌ها باعث شده بود، ما چند شبانه‌روز تمام بیمارستان‌ها را بگردیم و چندین بار هم به پزشک قانونی و معراج شهدا مراجعه کنیم. ولی همچنان در پی خبری از گم‌شدن عبدالله بودیم. در روز آخر نمونه دی‌ان‌ای از خودم گرفتند و پس از چند روز از طریق اثر انگشت اطلاع دادند پیکر شهید پیدا شده است. عبدالله سرود «شهیدم من» را خیلی دوست داشت. وقتی پیکرش مانند کودکی در آغوشم قرار گرفت این سرود را در گوش جگر گوشه‌ام نجوا کردم. در پایان سخنالم به عنوان پدر شهید برای عبدالله از خداوند متعال علو درجات را خواستارم و برای شما هم آرزوی سلامتی و عاقبت به خیری دارم.

■ ■ ■

همسر شهید

از نحوه آشنایی خودتان با شهید را برای‌مان بیان کنید؟

خودم متولد سال ۱۳۷۰ هستم و همسر شهیدم در سال ۱۳۶۴ در یک خانواده مذهبی در شهر اهواز چشم به جهان گشود. ایشان فرزند ارشد یک خانواده پنج‌نفره هستند که یک خواهر و برادر کوچک‌تر از خود دارند. آشنایی ما به سال ۹۳ برمی‌گردد. زمانی که از سوی یکی از دوستان مشترک به هم معرفی شدیم. یکی از ملاک‌های من برای ازدواج پاسدار بودن طرف مقابل بود که از همان ابتدا نظرم را جلب کرد. بعد از سپری کردن دوره آشنایی، نهایتاً تصمیم به ازدواج گرفتیم و روز خواستگاری ما مقارن با روز میلاد پیامبر(ص) شد. از آنجایی که می‌خواستیم همه چیز طبق سنت و سیره حضرت زهرا(س) باشد، مراسم عقد را بسیار ساده و مختصر برگزار کردیم. در مدت ۱۰ سال و پنج‌ماه زندگی صاحب سه‌فرزند شدیم؛ دوقلوهای‌مان محمد طاه‌ا و محمد طاهر در سال ۱۳۹۸ به دنیا آمدند و فرزند سوم ما محمصدرا ان‌شاءالله دوماه دیگر به دنیا می‌آید.

گویا شهید قبل از شهادتش نام فرزند سومش را انتخاب کرده بود؟

بله، محمصدرا نامی بود که خود همسرم قبل از شهادت انتخاب کرده بود. همسرم در تربیت فرزندان بسیار جدی بود و سعی می‌کرد فرزندان صالحی تربیت کنند. در کل کودکان را بسیار دوست داشت و سعی می‌کرد با شوخی و بازی با آنها دل‌شان را شاد کند. یکی از بهترین خاطرات‌مان برمی‌گردد به سفر کربلایی که قسمت‌مان شد. قول داده بود به جای عروسی به سفر کربلا برویم که به قولش عمل کرد. در تمام مدت این سفر همسرم کمک حال رئیس کاروان و افراد سالخورده و ناتوان حاضر در کاروان بود. سفر کربلا یکی از بهترین سفرهایی بود که در تمام عمرم نصیبم شد و بابت آن خدا را شاکرم.

کدام صفات شهید بیشتر برای‌تان مطرح بود؟

از بارزترین صفات اخلاقی همسر شهیدم حیا و نجابت بود. همسرم به کارهای فنی علاقه بسیاری داشت و هر‌گاه نیازی به تعمیرات در خانه بود؛ شخصا خودش انجام می‌داد. حتی تعمیرات ماشین و موتورش را تا جایی که می‌توانست خودش انجام می‌داد. در دوران قبل از ازدواج هم از کمک به خواهر و برادر کوچک‌ترش دریغ نمی‌کرد و در تمام طول تحصیل و در سخت‌ترین شرایط آبوهوایی با بیماری زحمت رفت و آمد آنها به مدرسه را می‌کشید. به گونه‌ای که در این سال‌ها چندین بار در این مسیر دچار حادثه، تصادف و... شد. ولی حتی این هم مانعی برای کمک او به خانواده‌اش نشد. در تمام مدت بعد از ازدواج از پدرومادرهای هر‌دوی‌مان غافل نبود. دائم به آنها سر می‌زد و اگر به کمکی احتیاج داشتند؛ حتماً با جان و دل انجام می‌داد. محل زندگی ما نزدیک به منزل پدرشان بود و روزهای هفته بیشتر به خانواده همسرم سر می‌زدیم و اکثر روزهای تعطیل بود، صبح که از خواب بیدار می‌شدیم می‌گفت خانم زودتر جمع کن برویم خانه شما. بچه‌ها را بیدار می‌کردیم و با نان تازه به منزل پدرم برای صرف صبحانه می‌رفتیم. خانواده خودم علاقه خیلی خاصی نسبت به همسر داشتند. بعد از رسیدن ما به منزل پدری‌ام به خواهرانم و برادرم زنگ می‌زدیم و همه را در منزل پدرم دور هم جمع می‌کردیم.



همسر شهید می‌گوید: روز خواستگاری ما مقارن با روز میلاد پیامبر(ص) شد. طبق سیره حضرت زهرا(س)، مراسم عقد را بسیار ساده و مختصر برگزار کردیم. در مدت ۱۰ سال و پنج‌ماه زندگی صاحب سه فرزند شدیم؛ دوقلوها یسان محمدطاه‌ا و محمدطاهر در سال ۱۳۹۸ به دنیا آمدند و فرزند سوم ما محمصدرا ان‌شاءالله ت دوماه دیگر به دنیا می‌آید



پدر شهید می‌گوید: برای شناسایی پیکر عبدالله از من نمونه دی‌ان‌ای گرفتند. پس از چندروز از طریق اثر انگشت اطلاع دادند؛ پیکر شهید پیدا شده است. عبدالله سرود «شهیدم من» را خیلی دوست داشت. وقتی پیکرش مانند کودکی در آغوشم قرار گرفت این سرود را در گوش جگر گوشه‌ام نجوا کردم



هیچ وقت اهل خوش گذرانی تنهایی نبودیم. عبدالله بسیار سر به زیر و با حیا بود و در ارتباطات با اطرافیان علاوه بر ادب، رعایت تمام شئون اخلاقی و رفتاری را هم به‌جا می‌آورد.

پیش از شهادت‌شان تصور می‌کردید یک روز همسر شهید شود؟

تازه نامزد کرده بودیم که شبی خواب عجیبی دیدم. با ترس و گریه از خواب بیدار شدم. عبدالله بالای سرم نشسته بود. با نگرانی پرسید چی شده؟ خواب بد دیدی؟ گفتم:خیلی بد بود و تعریف کردم توی خواب بچه داشتیم و باردار هم بودم. جنگ شده بود. دنبال تو می‌گشتم اما پیدایت نمی‌کردم. وقتی بالاخره دیدمت، گفتم: «کجایی تو؟» گفتم: «جنگ شده، باید بروم. دیگر حتی بچه‌ای که توی شکمت هست را هم نمی‌توانم ببینم.» وقتی از خواب پریدم، خدا را شکر کردم که فقط خواب بود. عبدالله لیخن‌دی زد و گفت: «خدا کند این خواب به واقعیت تبدیل شود. چی از این بهتر؟» همان موقع، خوابم را یادداشت کرد و تاریخ و ساعتش را هم نوشت. حالا، بعد از ۱۰ سال، دو پسر دوقلوی شش‌ساله دارم و در انتظار فرزند سوم هستم. رؤیایی که روزی با اشک و دلهره دیدم، امروز به حقیقتی مقدس تبدیل شده است... عبدالله خیلی اهل عکس گرفتن نبود. بعد از شهادتش، یکی از همکارانش عکسی را به ما نشان داد و گفت: در شهرک سینمایی بودیم که عبدالله گفت: از من عکس بگیر.د. وقتی عکس گرفتم، رو به من گفت: «این عکس را برای بعد از شهادتم نگه‌دار». عبدالله معمولاً از عکس گرفتن پرهیز می‌کرد، اما آن روز خودش خواسته بود. انگار دلش خبر داشت. انگار می‌دانست این تصویر، روزی قاب دل‌تنگی ما خواهد شد. شهید عبدالله عرب‌صادق آبادی، نهمین شهید تکواندوکار ایران، در حمله رژیم غاصب صهیونیستی به ساختمان سازمان بسیج مستضعفین بود. پیکر مطهرش چهارروز بعد از شهادت در اول ماه محرم شناسایی شد و تشییع و خاکسپاری‌اش در روز یک‌شنبه، مصادف با سوم ماه محرم، در سالروز تولد قمری خودم بر دستان مردم شهید پرور تشییع و در قطعه ۴۲۲شهر آبدای بهشت‌زهر(س) به خاک سپرده شد.

چه خاطراتی از شهید دارید؟

یک روز به شوخی خطاب به همسرم گفتم اگر یک روز من را دوست نداشتی، اجازه داری بروی ازدواج کنی. اما مطمئن نباش شب که خانه برگردی همسر دومت سالم باشد. چون قبل از رسیدن شما به منزل من تکه‌تکاش می‌کنم! چون چطور جرئت کرد دلت را ببرد. من همینطور می‌گفتم و او هم می‌خندید... یادم است روز به دنیا آمدن دوقلوها بود، من در اتاق عمل بودم و ایشان فقط پشت در اتاق عمل مشغول ذکر گفتن بود. اطرافیان می‌گفتند وقتی صدای گریه بچه‌ها را شنیدیم به آقا عبدالله پدرش‌دش‌ن را تبریک گفتیم؛ ایشان سریع گفت: «مهم‌مادر بچه‌هاست» و نگران حال من بودند. بچه‌هایم دوقلو هستند. موقع نوزادی‌شان آنقدر ریز جثه بودند که همسرم می‌ترسید بچه‌ها را بغل کند. من و خواهر خودم و خواهر همسرم کلی به حرکت ایشان می‌خندیدیم. یک نکته‌ای را در مورد رابطه شهید با فرزندان‌ش بگویم. همسرم در نگهداری و تربیت بچه‌ها خیلی به من کمک می‌کرد. بچه‌های ما شب‌ها موقع خواب خیلی بی‌قراری می‌کردند و شب‌ها تا حدود ساعت ۴صبح نمی‌خوابیدند. در آن دوره من برای اینکه دست تنها نباشم، مجبور شدم حدود یک‌سال در خانه پدرم مستقر شوم. اکثر شب‌ها هر کاری می‌کردیم بچه‌ها نمی‌خوابیدند. کار هر شب همسرم این بود که بچه‌ها را پتو پیچ کند و ببرد داخل خیابان بچرخاند تا بچه‌ها بخوابند. بعد آنها را می‌آورد خانه و تحویل من می‌داد. بعد دوباره همین روال تکرار می‌شد.

گویا همسر تان خادم‌الرضا(ع) نیز بودند؟

بله؛ البته در زمان حیاتش از خادمی او هیچ‌کس اطلاعی نداشت و تازه با خبر شدیم که شهید خادم حرم امام‌رضا(ع) بود و شاید شهادت در راه وطن را از خادمی آقا امام هشتمم گرفت. این مسئله (خادمی حرم) جز اسرار کاری شهید بود. ان‌شاءالله که همه در مسیر شهدا قرار بگیریم. وقتی به زندگی شهدا نگاه می‌کنیم، نکات بارزی می‌بینیم. همسرم علاوه بر ویژگی‌هایی که داشت، مقید به صله رحم بود. با توجه به اینکه اکثر بستگان همسرم در شهرستان هستند، دید و بازدید به آنها دشوار و به خاطر بعد مسافت پرهزینه بود. ولی در حد توان هر زمان که مشغله اجازه می‌داد حتماً به فامیل و آشنایان سر می‌زد و زمانی هم که به خاطر نداشتن مرخصی یا کار زیاد امکان سفر نبود، با تماس تلفنی یا تصویری با آنها صحبت می‌کرد و از احوال‌شان با خبر می‌شد.

در پایان می‌خواهم چند بیت شعر به یاد شهیدمان بخوانم:

در قلمب چیزی قشنگ‌تر از یادت پیدا نمی‌کنم
تو عزیزترین زخم منی...

زبیاترین اندوهم...

فراموشتم نمی‌کنم...

تو پنهان‌ترین دل‌تنگی منی...

دوست‌داشتنی‌ترین دلیل ویرانی‌ام...

بهترین آرزوی نداشتام...

اگر چه نیستی کنارم اما

خیالت تا ابد با من است...

			۸	۹	
۲	۴	۹			۱
		۵			
			۴	۶	
۷	۵	۴			۳
	۵	۹			
			۳	۸	
	۷				۲
			۵		

۸	♠	♣	♠	♣	♠	♣	۷	۱	۱۵
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	۸	۱۴
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	۷	۱۳
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	۶	۱۲
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	۵	۱۱
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	۴	۱۰
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	۳	۹
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	۲	۸
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	۱	۷
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣		۶
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠		۵
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣		۴
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠		۳
♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣		۲
♣	♠	♣	♠	♣	♠	♣	♠		۱

جدول سودوکو

ارقام تا ۹تاوری قرار دهیدکه

در هر ردیف،ستون ومربع‌های

کوچک‌سه‌در سه‌فقط یک‌بار

به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

▶ پاسخ جدول شماره ۷۳۹۷

طراح:علی‌رضا سجادی‌فر ■ شماره۷۳۹۳

از راست به چپ

۱- اقتصاددان اسکاتلندی مؤلف ثروت ملل- از عناصر فلزی ■۲- دریاچه‌ای در دماوند- ایالت جدایی‌طلب اسپانیا- شیرفروش ■۳- رودی در چین- شیر کوهی - نام قسمتی از کشور آلمان -از اخلاط چهارگانه طب قدیم ■۴- مادر آذری- سرپرستار- لنگه‌در ■۵- پستانداری از راست جوندگان- کیسه‌وسایل خیاطی- ستاره ■۶- تابستان آذری- از تعجب در می‌آورند- سال گذشته ■۷- زبان- نوعی پخت برنج- دختر انگلیسی- صمتر مربع ■۸- گیاه رنگ‌رزی- محل بازگشت- گوشه‌ها ■۹- برجستگی لاستیک- بیماری سفیدک پوست- شکاف میان دیواره‌ها- درخت و بوته گل ■۱۰- موی پیشانی اسب- زنگ- خوش‌حال ■۱۱- واحد طول فرنگی- از صورت‌های فلکی- بیماری روحی ■۱۲- پاروی قایقرانی- دلبر زیبا و محبوب- ایستگاه قطار ■۱۳- مترادف قاج- برگره در یافت- خرگوش- زهر ■۱۴- تست هوش بین‌المللی- کوه آتشفشانی ایتالیا- کوه رسالت ■۱۵- ماه انقلاب روسیه- ماده آهن‌دار قرمز خون

از بالا به پایین

۱- ورزشی مفرح- فراسوی جو ■۲- نوبت بازی- مرکز کهگیلویه وبویراحمد- همراه خیز ■۳- صدمترمربع- دین‌ها- سبزی خرد کردنی- لخت ■۴- چاقوی جراحی- نیست و فنا شده- شک ■۵- کنایه از ضد هم- کشیدنی مضر در زندگی دیگران- گستاخ ■۶- از فرزندان نوح- گوسفند جنگی- شهر زعفران ■۷- منافذ پوستی- مجلس ترحیم- پول انگلیس ■۸- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- عید ویتنامی‌ها- میهوت- نیم‌ساعت- مخفف هست ■۹- نوعی مرغابی کوچک سیاه‌رنگ- قلعه- دغل ■۱۰- نان ساه، ملی پوش بایرن مونیخ- جامه جنگی- لون ■۱۱- بیعانه- کرک و موی نرم- پالس الکتریکی ■۱۲- مردم قرانی- خط‌القدر جغرافیایی- سوند و بهم مالین ■۱۳- پول ژاپن- سدی در تهران- شهری در لرستان- دوستی ■۱۴- رو گفشی- تیمی در فوتبال اسپانیا- مجموعه یکدست ■۱۵- گوسفند ماده- بزرگ‌نمایی